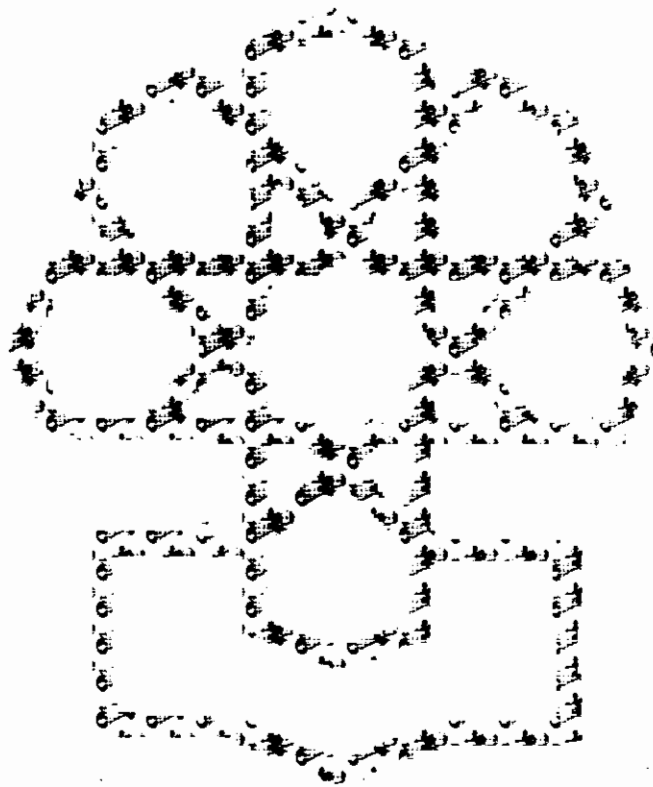




۴۲۴۸  
۴

## صادرات و رشد اقتصادی



معاونت پژوهشی

فروردین ۱۳۷۸

کار: دفتر بررسی‌های اقتصادی

کد گزارش: ۴۱۰۴۲۴۸

مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی  
کتابخانه و واحد اسناد و کتابخانه ملی  
شماره: ۱۰۵۱۱  
تاریخ: ۱۵ / ۲ / ۷۸

بسمه تعالی

## صادرات و رشد اقتصادی

کد گزارش: ۴۱۰۴۲۴۸

### پیشگفتار

رابطه میان صادرات و رشد اقتصادی و نیز تفاوت‌های میان صنعتی شدن مبتنی بر راهبرد «توسعه صادرات» و صنعتی شدن مبتنی بر راهبرد «جانشینی واردات»، در متون توسعه مورد توجه فراوان بوده است.

از دهه ۱۹۷۰ میلادی، اتفاق نظر کمی اقتصاددانان «نئوکلاسیک» درباره نظریه «رشد متکی بر صادرات» به «باور عمومی جدید» تبدیل شده و در نتیجه، سیاست‌های بانک جهانی براساس آن رقم خورد.

در سال‌های اخیر بر نظریه «نئوکلاسیک صادرات و رشد»، از جنبه‌های مختلف نقدهایی وارد شده است. در این بحث سعی شده است ضمن نقد تنوریک و اقتصادسنجی (تجربی) این نظریه، گزینه (آلترناتیو) نظری دیگری ارائه شود. براساس مطالعات دکتر یغمائیان، رشد اقتصادی و صادرات، هر دو بر پیش زمینه‌ای از تحولات ساختاری و توسعه‌ای استوارند.

از سوی دیگر، رابطه عینی میان صادرات و رشد، رابطه‌ای اثبات شده نیست و مطالعات اقتصادسنجی در این باره نتایج قاطعی را به دست نمی‌دهد. نبود تأیید و شواهد تجربی کافی برای تبیین رابطه علّیت میان صادرات و رشد اقتصادی و نقدهای نظری وارد بر نظریه «نئوکلاسیک» ما را وامی‌دارد تا آن را بازبینی کرده و مورد تجدید نظر قرار دهیم. شاید به جای تأکید صرف بر صادرات، توجه به فرایند گسترده توسعه به مفهوم پیش رفته امروزی آن، صحیح‌تر و راهگشا تر باشد. یعنی آنچه که در نهایت این بحث به آن خواهد رسید.

متن فوق سخنرانی آقای دکتر بهزاد یغمائیان در مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های اقتصادی ارائه شده در تاریخ آذر ۱۳۷۷ است که توسط آقای سید مهدی شهیدی تهیه شده است.

صادرات به مثابه «موتور رشد» یکی از قدیمی‌ترین نظریه‌های اقتصاد سرمایه داری است، که با شروع اقتصاد سیاسی تا تئوری‌های امروزی اقتصاد نئوکلاسیک به حیات خود ادامه داده است. طرفداران نظریه «موتور رشد» و نظریه پردازان اقتصاد نئوکلاسیک، از دیرباز برای اصل پای فشرده‌اند که نظریه «موتور رشد» (همانند سایر اجزای تئوری نئوکلاسیک) از نظر ایدئولوژیک و سیاسی، خنثی و از هر محدودیت جهانی مبرا است. در صورتی که بررسی تاریخی بیانگر آن است که این تئوری و سیاست‌های اقتصادی مربوط به آن، از مقتضای رژیم انباشت زمان خود تبعیت کرده‌اند. مطالعات من در بخش تاریخی بر تحولات تقسیم بین‌المللی کار و ارتباط آن با تئوری و سیاست‌های اقتصادی نئوکلاسیک تأکید خواهد داشت.

بنیان تاریخی نظریه «موتور توسعه» در متون اقتصاددانان کلاسیک قابل بازیافت است. توجه به این نکته حائز اهمیت است که اقتصاددانان کلاسیک و نئوکلاسیک قائل به تفاوتی میان توسعه و رشد نبودند. هدف اصلی بنیان‌گذاران اقتصاد سیاسی (کلاسیک)، کشف و تبیین ساز و کار نظام سرمایه داری و اثبات این نکته بود که نظام سرمایه داری نسبت به شیوه‌های تولیدی سنتی و ماقبل سرمایه داری، ارجحیت دارد. در نظر این اقتصاددانان، توسعه جزگذار به فرایند رشد تولید ملی (یا به بیان آدام اسمیت، ثروت ملی) چیزی نبود. از سویی به نظر اینان رشد تولید ملی تابعی از تقسیم کار بود که تخصص ذاتی مستتر در آن به مالکیت خصوصی ابزار تولید، رقابت، نظام مبتنی بر بازار و در نهایت افزایش رفاه شخصی شهروندان منتهی می‌شد.

دغدغه فکری بنیان‌گذاران اقتصاد سیاسی چیزی نبود جز شفافیت بخشیدن به ساز و کار درونی این مرحله نوین از تاریخ بشری.

تجارت درون و برون مرزی به مثابه ابزاری برای تحول تاریخی، در ادبیات اقتصاد کلاسیک حضوری جدی داشت و این در حالی بود که هیچ اشاره سیستماتیکی به جوامع ماقبل سرمایه داری، در این نظریه جایی نداشت.

در نظر بنیان‌گذاران اقتصاد سیاسی، تجارت آزاد محور اصلی‌گذار از عقب ماندگی و سنت توسعه نیافتگی به تمدن و مدنیت بود.

در این نظریه، تجارت آزاد، محرک اصلی ایجاد تقسیم کار، تخصصی شدن و دست یافتن به منافع موجود در نظام سرمایه داری جدید بود. به این جهت تجارت آزاد بین‌المللی، سیاست اصلی تحول (توسعه و رشد) را در این نظریه تشکیل می‌داد.

چنان که آدام اسمیت می‌گوید:

«تجارت خارجی انجام شده بین چند منطقه، برای تمام آن مناطق منافع مشخصی به دنبال خواهد داشت. تجارت خارجی از مازاد زمین و کاری به وجود می‌آید که در آن کشور تقاضای داخلی برای آن وجود نداشته باشد و بدین سبب در بیرون از آن منطقه یا کشور کاربرد مصرفی پیدا می‌کند و در مقابل این صدور مازاد زمین و کار، کالایی به کشور وارد می‌شود که برای آن تقاضا وجود داشته باشد. بدین جهت است که در تجارت خارجی مازاد کشور مبدأ، ارزش یافته و سبب رفاه عمومی می‌شود.»

«مینت»<sup>۱</sup> در مقاله مشهور خود تحت عنوان «تئوری کلاسیک تجارت و کشورهای توسعه نیافته»، بر

مناسب بودن تئوری «آدام اسمیت» برای کشورهای توسعه نیافته‌ای که دارای مازاد نیروی کار و زمین هستند، صحه می‌گذارد.

تئوری «استفاده از مازاد» مبتنی بر آن است که تجارت خارجی به کشورهای توسعه نیافته‌ای که دارای منابع مازاد زمین و کار هستند، اجازه می‌دهد تا بتوانند با صدور مازاد منابع خود، در مرحله تولید، بدون استخراج منابعی که دارای مصرف داخلی هستند، وارد روند جهانی تجارت شوند. بنا به قول «مینت»: «کشورهای توسعه نیافته با اجرای سیاست‌های صادراتی، وارد روندی می‌شوند که از لحاظ تکنیکی تفاوت چندانی با دوران دولت‌های استعماری ندارد».

«مینت»، تز «موتور رشد» مقاله‌اش را در سال ۱۹۵۸ میلادی ارائه داد. این مقاله به کشورهای توسعه نیافته، تز «موتور رشد» را همچنان به عنوان سیاست‌ها و تقسیم کار بین‌المللی دوران استعمار توصیه می‌کرد. به گفته وی کشورهای توسعه نیافته باید از صادرات مواد اولیه خود، به عنوان «موتور رشد و توسعه» بهره ببرند.

در بخش بعد به توصیه‌هایی که مبتنی بر ساختار اقتصاد جهانی و رژیم انباشت است، اشاره خواهد شد. در اوایل قرن بیستم، اقتصاددانان نئوکلاسیک، نظریه فوق رابه گونه‌ای بسیار مشخص تر در قالب تئوری نوین تجارت مبتنی بر «مزیت نسبی» و به عنوان تنها روش دست‌یابی به رشد و رفاه ارائه کردند. نسخه تئوری نوین تجارت بر تخصص در تولید و صادرات کالاهای سنتی، کشاورزی، منابع و معادن زیرزمینی برای کشورهای توسعه نیافته مبتنی بود. در آن سوی این معادله کشورهای توسعه نیافته توان این را کسب می‌کردند تا با واردات کالاهای صنعتی و با استفاده از درآمدهای کسب شده از طریق صادرات کالاهای اولیه و سنتی، به دنیای نوین رشد و توسعه گام گذارند.

سال‌های میانی دهه‌های ۵۰ تا ۷۰ میلادی، دوران عقب‌نشینی حامیان نظریه «موتور رشد» به شمار می‌آید. اما از اواخر دهه ۷۰ میلادی به بعد تز «موتور رشد» با شکلی جدید، حیاتی دوباره یافت و با وارد شدن به مباحث اقتصادی، به تئوری حاکم بر روابط بین‌الملل تبدیل شد، بدان گونه که می‌توان سال‌های ۸۰ و ۹۰ میلادی را سال‌های پیروزی مطلق و هژمونیک (غالب) تئوری و سیاست‌گذاری تز «موتور رشد» نامید. در شکل جدید این تئوری، دیگر صادرات مواد اولیه و منابع زیرزمینی کشورهای توسعه نیافته یا در حال توسعه «مزیت نسبی» تلقی نمی‌شد، بلکه «مزیت نسبی» در تولید کالاهای صنعتی تجلی یافت که به واسطه استفاده از کار ارزان تولید می‌شدند. در این دهه‌ها و با قدم‌نهایی تئوری نئوکلاسیک و تز «موتور رشد»، شاهد ایجاد نوعی جدید از تقسیم کار بین‌المللی هستیم. در این تقسیم کار جدید، وظیفه کشورهای در حال توسعه از تولید منابع اولیه فراتر رفت و اقتصاد نئوکلاسیک خواهان وظایفی دیگر از این کشورها شد.

حال می‌توان به این پرسش رسید که «چه دلایلی یا عواملی باعث تحول در نظریه «موتور رشد» شدند؟» پاسخ به این پرسش مستلزم بررسی و اشاره‌ای به تحولات ساختاری نظام سرمایه داری، روند جهانی شدن سرمایه و تحول در تقسیم کار بین‌المللی است.

بر اساس مطالعات من، عامل اصلی این تغییرات در تز «موتور رشد»، بروز تحولات ساختاری سرمایه‌داری جهانی و استیلای تدریجی رژیم انباشت جدید در دنیاست. تحولات ایجاد شده در ساختار

1. Vent for surplus.

سرمایه‌داری جهانی را می‌توان از زاویه فرایند جهانی شدن سرمایه و تغییر در تقسیم کار بین‌المللی بررسی کرد. هدف مطالعات من نشان دادن رابطه میان تئوری و سیاست اقتصادی از یک سو و تغییرات ایجاد شده در تقسیم کار بین‌المللی از سوی دیگر است.

به طور کلی سرمایه‌داری جهانی در روند تکامل خود از ۳ مرحله کلی جهانی شدن عبور کرده است:

۱- مرحله جهانی شدن سرمایه کالایی؛

۲- مرحله جهانی شدن سرمایه مالی؛

۳- مرحله جهانی شدن سرمایه مولد (جهانی شدن تولید):

۱-۳- مرحله پایینی جهانی شدن تولید؛

۲-۳- مرحله بالایی جهانی شدن تولید.

جهانی شدن سرمایه مولد در مرحله سوم، طی دو مرحله تاریخی پایینی و بالایی جهانی شدن تولید صورت گرفته است. مرحله پایینی جهانی شدن تولید، با استراتژی «جان‌شینی واردات» هم‌زمان است و مرحله بالایی مصادف است با استراتژی صادرات به‌عنوان سکوی پرش رشد اقتصادی.

باید توجه داشت که فرایند جهانی شدن سرمایه مولد به گونه‌ای ناهمگون تحقق پذیرفته است و در مقاطع گوناگون این فرایند می‌توان شاهد فرم‌های سازمان‌دهی و حتی تقسیم‌کار فزاینده‌ای پایینی بود. در این بحث توجه اصلی صرفاً بر تبیین فرایندهای تاریخی استوار است. با آغاز تحولات در فرایند جهانی شدن سرمایه، سیستم کار بین‌المللی نیز دستخوش تغییر شد و به تبع آن سیاست‌های رهبری‌کننده نیز تغییر یافت.

مرحله اول جهانی شدن سرمایه هم‌زمان است با آنچه به «تجارت بین‌الملل» مشهور شده است و در آن کالاهای تولید شده درون مرزی (که عمدتاً منابع اولیه را شامل می‌شد) در کشورهای پیشرفته‌تر به فروش می‌رسید. در اوج این دوره بود که تئوری کلاسیک تجارت آزاد مقبولیت عام یافت. باید به خاطر داشت که انگلستان به عنوان جایگاه اصلی تئوری «مزیت نسبی» و تجارت آزاد با بهره‌گیری از دخالت‌های گسترده دولتی و وضع تعرفه‌های سنگین گمرکی توانست صنایع نوپای نساجی خود را حمایت کند.

در دوره‌ای روشنفکران، صاحبان سرمایه و دولتمردان، حامیان وفادار تجارت آزاد شدند که انگلستان به قولی به «کارخانه نساجی دنیا» تبدیل شده بود و تمام رقیبان خود را در این صنعت از بازار رقابت خارج کرده بود. نکته جالب توجه این است که تقسیم کار پیشنهادی تئوری تجارت کلاسیک (تجارت آزاد)، خود تسهیل‌کننده پیشرفت و انباشت بیشتر سرمایه صنعتی انگلستان بود. در این دوران انگلستان به تولید و صادرات کالاهای صنعتی (و به طور عمده محصولات نساجی) و واردات کالاهای اولیه تشویق می‌شد.

در این مرحله از جهانی شدن سرمایه، ما شاهد همسویی کامل تئوری و سیاست تجارت بین‌الملل، با خواسته‌ها و نیازهای سرمایه مقتدر و رهبری‌کننده (هژمونیک) در جهان هستیم.

بعدها سیاست سرمایه غالب و خواسته‌هایش در تئوری نئوکلاسیک (مزیت نسبی) باز تولید شد و تقسیم کار بین‌المللی گسترده‌تری را ایجاد کرد. در یک سوی این تقسیم کار سرمایه صنعتی (کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری) قرار داشت و در دیگر سو کشورهای پیش سرمایه‌داری یا در حال‌گذار به سرمایه‌داری. در این مرحله و مرحله تاریخی نیز تئوری تجارت، تسهیل‌کننده رژیم انباشت اقتدارگرایانه و سرمایه‌های غالب در دنیا بود.

در فاز اول تقسیم کار بین المسی. وظیفه‌ای که بر عهده کشورهای پیش سرمایه داری یا عقب مانده گذاشته شد. عرضه ارزان کالاهای اولیه (شامل مواد اولیه، منابع و ذخایر زیرزمینی و کشاورزی) برای تسهیل انباشت سرمایه صنعتی در کشورهای پیشرفته سرمایه داری بود.

به تدریج با جهانی شدن «سرمایه مالی» و به تبع آن «سرمایه مولد» تغییراتی در تقسیم کار بین المصلی پدید آمد.

این بحث بیشترین تأکید خود را بر جهانی شدن سرمایه مولد (مرحله سوم تقسیم کار) خواهد داشت. اولین نشانه‌های جهانی شدن سرمایه مولد، در صدور سرمایه از کشورهای صنعتی برای استخراج منابع زیرزمینی کشورهای استعمار شده تجنی یافت.

در این مرحله، شاهد استفاده تکنولوژیک و سرمایه صادراتی خارجی برای استخراج نفت، مس و سایر مواد معدنی هستیم. اما به تدریج - پیشرفت تکنولوژی و تمرکز هرچه بیشتر سرمایه در کشورهای صنعتی. ایجاد تولید صنعتی برون مرزی از یک خصصت بالقوه به خصصتی بالفعل تبدیل می‌شود.

اولین شکل بروز این فرایند در قالب صنایع «جانشینی واردات» انجام گرفت. در اینجا تذکر چند نکته بسیار ضروری است.

ایجاد صنایع «جانشینی واردات» در دنیا، از سوی دو قطب ظاهراً مخالف حمایت می‌شد. از یک سو، در کشورهای عقب افتاده، جنبش عمومی صنعتی شدنی روبه رشد بود که خواهان تغییر در تقسیم کار بین‌المللی حاکم و سهم شدن در فرایند نو سازی بود. روشنفکران این جنبش در قالب دو تئوری اقتصادی «کاهش رابطه مبادله» و «مبادله نامساوی یا نابرابر» تقسیم کار حاکم را به نقد کشیدند و به تبیین تقسیم کار جدیدی اقدام کردند.

در سطح این جنبش، مخالفت با منابع جهانی سرمایه مقتدر (هژمونیک) به چشم می‌خورد، اما در واقع امر، سرمایه صنعتی نیز در حال ورود به مرحله‌ای بالاتری از فرایند جهانی شدن بود و دیگر هم چون گذشته به «تولید ملی» و صادرات آن بسنده نمی‌کرد.

در این مرحله، استراتژی «جانشینی واردات» و مونتاژ کالاهای صنعتی در کشورهای روبه توسعه، یکی از بنیان‌های اولیه فرایند جهانی شدن تولید را شکل داد و سرمایه جهانی با اشتیاق در پی برقراری این سازوکار جدید برآمد.

تز «جایگزینی واردات» منجر به تغییر در تقسیم کار قدیمی شد و فرایند جدیدی را ایجاد کرد که در آن، کشورهای غیر صنعتی، واردکننده کالاهای نیم ساخته و تولیدکننده کالاهای صنعتی مونتاژ می‌شدند. که برخلاف توصیه‌های تئوری «مزیت نسبی» بود.

در این مقطع تاریخی، تئوری «موتور رشد» و «مزیت نسبی» برای حدود دو دهه وادار به عقب‌نشینی شد. روشنفکران سرمایه‌داری از خواسته‌های سرمایه رهبری‌کننده (هژمونیک) عقب افتاده، هنوز دنباله‌رو سیاستی بودند که دوران تاریخی آن به پایان رسیده بود.

سرمایه، خواستار نظام دیگری بود. مرحله پایینی تولید جهانی، در دهه‌های ۴۰، ۵۰ و ۶۰ میلادی به اوج خود رسید. در این مرحله، برخلاف توصیه‌های تئوری تجارت بین‌الملل، دولت با دخالت‌های خود و وضع تعرفه‌های گمرکی، به انباشت جهانی سرمایه صنعتی کمک می‌کرد.

دولت دخالت‌گروارشادی از یک سو به ایجاد صنایع ملی یاری می‌رساند و از سوی دیگر این صنایع ملی

چیزی نبودند جز تولیدات برون مرزی سرمایه‌های بزرگ صنعتی جهان. به همین دلیل، دخالت دولت در کشورهای در حال توسعه، سبب کم شدن رقابت و تقویت و حمایت از تولیدات برون مرزی شرکت‌های چند ملیتی شد. روشنفکران سرمایه‌داری در مرحله دولت دخالت‌گر همچنان از خواست‌های سرمایه‌های غالب دور بودند.

«جایگزینی واردات» سرآغاز ورود سرمایه جهانی به مراحل پایینی جهانی شدن تولید بود. سیاست «جایگزینی واردات»، ایجادکننده پایه‌های صنعتی و به مثابه سکویی بود برای جهش‌های بعدی ورود به مرحله بالایی تولید جهانی؛ یعنی استفاده از بازارهای مختلف به عنوان بازار تولید، سرمایه‌گذاری و توزیع کالا.

تحولات تکنولوژیک در دهه‌های ۷۰ به بعد و به خصوص تحولاتی که در مقوله کامپیوتر، کاهش هزینه حمل و نقل، ایجاد ارتباطات سریع و کم هزینه بین مناطق مختلف دنیا پدید آمد، همگی پایه‌های مادی ورود به مرحله بالاتری از تولید جهانی را امکان‌پذیر ساخت.

از این رو، به تدریج، در برخی از کشورها و به خصوص در کشورهایی که از طریق سیاست «جایگزینی واردات» پایه‌های صنعتی قوی ایجاد کرده بودند، شاهد ورود به مرحله جدیدی از تولید جهانی و استقرار سیاست «رشد صادرات» (بازگشت مجدد از موتور رشد) هستیم. این در حالی است که مرحله بالایی تولید جهانی خواهان جابه‌جایی بدون محدودیت انواع سرمایه (کالایی، مالی و مولد) بین بخش‌های مختلف بازار جهانی است. از این رو مقررات زدایی، آزادسازی، تجارت آزاد، سرمایه‌گذاری آزاد و سایر سیاست‌های اقتصادی مشابه، در دستور کار برنامه سرمایه‌های غالب (بخشی از سرمایه جهانی که بیش از همه جهانی شده است) قرار می‌گیرد.

در ادبیات اقتصادی، بعد از چند سال عقب‌نشینی، شاهد احیای مجدد تئوری «موتور رشد» و نظریه نئوکلاسیک هستیم. تئوری «موتور رشد» با خواست‌های سرمایه غالب همسویی می‌یابد. ولی این همسویی نیاز به تغییراتی چند در نظریه «موتور رشد» داشت. بدین جهت، علاوه بر توصیه تجارت آزاد و تبلیغ نظریه «موتور رشد» تئوری تجارت بین‌الملل نئوکلاسیک، تقسیم کار بین‌المللی جدیدی را در دستور کار قرار داد. در این مرحله تاریخی و تقسیم کار نوین، کشورهای در حال توسعه می‌باید به جای تولید و صادرات کالاهای اولیه، «مزیت نسبی» خود را در کار ارزان می‌یافتند.

سرمایه جهانی نیازهای جدیدی داشت و به دنبال تقسیم کار جهانی دیگری بود. تئوری نئوکلاسیک نیز به تبع، نیازمند سرمایه‌های جهانی بیشتری شد. از این رو سیاست‌های خود را تغییر داد و وظایف جدیدی را برای کشورهای جهانی سوم تبیین کرد. در این مرحله هدف نوین، «تولید جهانی» بود و کشورهای در حال توسعه بازارهای مناسبی برای تولید و توزیع جهانی به شمار می‌آمدند.

در این مقطع از تولید جهانی و مغایر با سیاست‌های گذشته، کشورهای در حال توسعه کم سرمایه (تشنه سرمایه و تکنولوژی جدید) در آرزوی صنعتی شدن، وارد رقابتی خانمان‌سوز برای جذب هر چه بیشتر سرمایه جهانی (فراملی) و نشان دادن بازار خود به عنوان بازاری کم هزینه‌تر برای تولید جهانی شدند.

این بار وعده نظریه «موتور رشد» صنعتی شدن کشورهای عقب مانده بود. همه می‌توانستند صنعتی شوند و سهمی بزرگ در بازار صادرات داشته باشند. تنها پیش شرط لازم پایین آوردن هزینه تولید، کاهش

دستمزد. کاهش نرخ ارز ملی، مقررات زدایی، تجارت و سرمایه گذاری آزاد بود. هر کشوری که بیش از دیگران موفق به برقراری این پیش شرط‌ها می‌شد، می‌توانست موفقیت بیشتری در بازار جهانی صادرات به‌دست آورد.

چنین شد که رقابت خانمان‌سوزی میان کشورهای در حال توسعه. برای کسب و جذب سرمایه‌های فراملی و تولید صنعتی با هزینه پایین. در گرفت.

در اینجا ما می‌توانیم قبل از ارائه بدیل تنوریک خود در مورد رابطه صادرات، رشد و توسعه، اشاره‌ای به تبیین تاریخی نظریه نوکلاسیک داشته باشیم.

مطالعات تاریخی نشان می‌دهد که برخلاف نظریه نوکلاسیک، کشورهایی که امروزه به عنوان مدل کشورهای توسعه یافته و موفق در کسب بازار صادرات مطرحند (کره جنوبی، تایوان، برزیل و...) عمدتاً از روند طولانی و عقلایی «جایگزینی واردات» و دخالت‌های دولتی در اقتصاد، عبور کرده و توانسته‌اند زیربنای صنعتی قوی را از این طریق ایجاد کنند.

در واقع مطالعات من مبین این است که این کشورها به سبب «تبعیت نکردن» از سیاست‌های پیشنهادی نوکلاسیک توانسته‌اند به این حد از رشد صادرات دست یابند. بررسی نموداری، این ادعا را روشن‌تر خواهد کرد.

#### امریکای لاتین

مکزیک: ۱۸۸۰-۱۹۳۰

برزیل: ۱۹۳۰-۱۹۵۵

مکزیک ۱۹۳۰-۱۹۴۵

برزیل ۱۹۳۰-۱۹۵۵

مکزیک ۱۹۵۵-۱۹۷۰

برزیل ۱۹۶۸-۱۹۵۵

مکزیک ۱۹۷۰ تا حال

برزیل ۱۹۶۸ تا حال

#### آسیای شرقی

تایوان: ۱۸۹۵-۱۹۴۵

کره جنوبی: ۱۹۱۰-۱۹۴۵

تایوان: ۱۹۵۰-۱۹۵۹

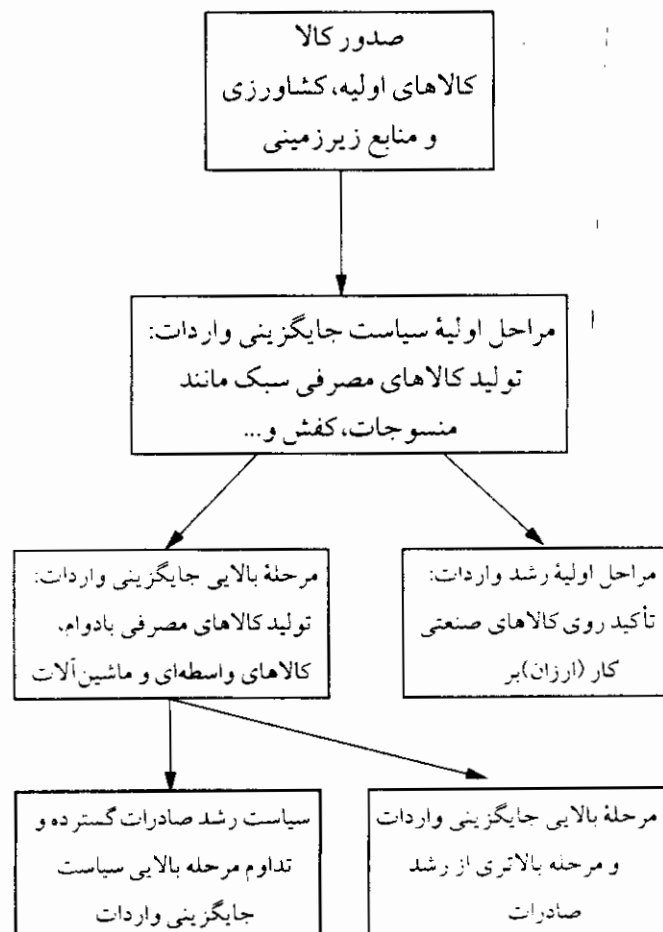
کره جنوبی: ۱۹۵۳-۱۹۶۰

تایوان: ۱۹۶۰-۱۹۷۲

کره جنوبی: ۱۹۶۱-۱۹۷۲

تایوان: ۱۹۷۳ تا حال

کره جنوبی: ۱۹۷۳ تا حال



نمودار، ساختار استفاده پیچیده از سیاست‌های توسعه‌ای را در آسیای شرقی و امریکای لاتین نشان می‌دهد. دیده می‌شود که تبعیت از تئوری‌های ارائه شده برای رشد و توسعه، در یک ساختار ناهمگون تاریخی، امر واقع به معنای ریاضی آن نیست. در یک نگرش تاریخی، دخالت دولت در بازار همواره به چشم می‌خورد و نمودار، خود گویاست.

نخست آن که در هر ۴ کشور تایوان، کره جنوبی، مکزیک و برزیل، موفقیت (جواب دادن صادرات) در بستری از روند صنعتی شدن توسط سیاست «جایگزینی واردات» به عمل آمد و تاکنون نیز که سیاست «رشد صادرات» حاکمیت دارد. دولت هنوز با تدوام سیاسی مراحل بالاتری از «جایگزینی واردات»، به عمیق شدن روند صنعتی شدن و توسعه اقدام می‌کند.

تجربه تاریخی این کشورها در واقع نمایانگر نادرستی گزاره «صادرات، موتور رشد توسعه» در تئوری نئوکلاسیک است.

دوم آن که، در تقابل با فرضیه‌ها و نسخه‌های نئوکلاسیک، تجربه اجرایی این کشورها به وضوح نشان می‌دهد که صنعتی شدن و موفقیت در رقابت بازار جهانی صادرات، بدون دخالت مستقیم دولت در سیاست‌گذاری به عنوان یک دولت ارشادی، میسر نبوده است. تجربه چندین ساله این کشورها، از حضور همواره دولت در سیاست‌گذاری وضع تعرفه‌های گمرکی، سیاست‌های ارشادی، نرخ‌گذاری ارز و غیره حکایت دارد.

به واقع درست آن است که توسعه و صنعتی شدن بدون وجود دولت دخالت‌گر و ارشادی در این کشورها، به وقوع نمی‌پیوسته است، انباشت سرمایه‌دارانه، بدون دولت و دخالت آن، در هیچ کدام از کشورهای در حال توسعه اتفاق نیفتاده است.

نظریه نئوکلاسیک فاقد نمونه‌های تاریخی و تجربی است. عمل عقلایی آن است که کشورهایی که سودای موفقیت در بازار پیچیده و پررقابت تولید و صادرات صنعتی و ره بردن به توسعه را دارند، به تجربه‌های تاریخی موجود در کشورهای توسعه یافته بنگرند، تا آن که گوش به توصیه‌های تئوریک نظریه نئوکلاسیک بسپارند.

#### آلترناتیو تئوریک در مورد رابطه صادرات، رشد و توسعه

بنا بر مطالعات من، رشد بالاتر تولید و بهره‌وری کالا ضرورتاً به واسطه صادرات مشخص نمی‌شود. بلکه عوامل مستقلی از صادرات و سیاست‌های تجاری بین‌المللی وجود دارند که بیشترین نقش را در این زمینه ایفا می‌کنند.

من بر این عقیده هستم که رشد اقتصادی و اجرای موفقیت‌آمیز صادرات، هر دو مبتنی بر طی یک پروسه توسعه و تحول ساختاری در سازوکار تولید هستند. بدون شک اهرم فشار رقابت در بازار جهانی، عامل تعیین‌کننده‌ای در اجرای توسعه اقتصادی است. اما عوامل دیگر نیز وجود دارند که بخش بزرگی از مرحله توسعه اقتصادی را تحت پوشش و تأثیر خود قرار می‌دهند. عواملی همچون بهداشت، تغذیه، سیاست‌های تخصیصی منطقه‌ای منابع، اصلاحات ارضی و سیاست‌هایی که رشد بیشتر را در کشاورزی میسر می‌سازند، تأثیر بیشتر و تعیین‌کننده‌تری در دستیابی به نرخ‌های بالاتر رشد را دارا هستند. برخلاف نظر مدافعان تئوری نئوکلاسیک توسعه صادرات، مزیت کشورهای در حال توسعه، صرفاً محدود به تولید کالاهای

کاربر و نیروی کار غیرماهر ارزان نیست.

رقابت در هزینه، نتیجه سلسله‌ای از عوامل مرتبط و پیچیده است که شامل آموزش و دانش حرفه‌ای، مهارت مدیریت، هزینه مواد، مکان و هزینه نیروی کار است.

ورود به بازار صادرات، ادامه منطقی صنعتی شدن موفقیت‌آمیز و رشد حاصل از آن است. تنها در مرحله‌ای مشخص از روند توسعه است که کشورهای در حال توسعه، می‌توانند به‌طور موفقیت‌آمیز از مزایای صرفه‌جویی در مقیاس بالا و همچنین سایر منافعی که در بازارهای بزرگ‌تر اقتصادی فراهم آمده بهره‌برند. بدین طریق است که توسعه سرانجام می‌تواند با تغییر جغرافیایی در ترکیب تقاضا و افزایش سهم صادرات در کل تقاضا، به اوج برسد. در این سناریو، رشد صادرات، پیامد رشد کلی محصولات، همراه با تغییرات ساختاری در اقتصاد است.

بدین ترتیب واضح است که هم صادرات و هم رشد اقتصادی، در بستر مراحل توسعه و تغییر ساختاری به وجود خواهند آمد. صادرات و رشد اقتصادی هر دو نتیجه برآیند نیروهای یکسان هستند. بنابراین در حالی که همبستگی بین این دو (یعنی صادرات و رشد اقتصادی) ممکن است کاملاً قوی باشد، اما به یقین رابطه‌ای علی میان آنها وجود ندارد.

تحولات ساختاری و توسعه و رشد سرمایه‌دارانه در کشورهای جهان سوم با تضعیف تدریجی و از بین رفتن روش‌های تولید سنتی و منقیل سرمایه‌داری آغاز می‌شوند. فرایند فوق سبب جدا شدن تولیدکنندگان بلاواسطه از زمین و سایر عوامل تولید سنتی و تبدیل آنها به کارگران مزدبگیر می‌شود. در این فرایند، تولید سنتی (به‌طور عمده تولید کشاورزی) به تدریج به تولید سرمایه‌دارانه و صنعتی تبدیل می‌شود. با ایجاد پایه‌های اولیه صنعتی در شهرها، تحولی نیز در ترکیب تولید و نیز در ترکیب استفاده (توزیع) از منابع به وجود می‌آید. فرایند تحول ساختاری، سبب تخصیص روبه افزایش نیروی کار (جدا شده از عوامل تولید) به سمت تولید سرمایه‌دارانه (صنعتی و کارخانه‌ای) و بالا رفتن سهم تولید صنعتی و کارخانه‌ای نسبت به تولید سنتی می‌شود. در ادامه این سیر در ترکیب عرضه کالاها و نهایی و به دنبال آن در ترکیب (تقاضا) مصرف تحولاتی ایجاد می‌شود. تحول در ساختار تولید و توزیع منابع، سبب بالا رفتن کارایی، بهره‌وری و رشد تولید می‌شود. تغییر مکان در تقاضا و بالا رفتن تقاضاهای خارجی، برای تولید داخلی مسئله‌ای است که تنها در بستر تحولات ذکر شده می‌تواند به واقعیت بپیوندد.

بنابراین مشغله کشورهای در حال توسعه، نه رشد صادرات (چنان که نظریه نئوکلاسیک می‌گوید)، بلکه باید ساماندهی اتخاذ بهترین استراتژی توسعه و تحول ساختاری باشد.

تحول ساختاری در ترکیب تولید و توزیع منابع، فقط جزئی از فرایند توسعه هستند. توسعه به تعریف نوین آن شامل روابط بسیار پیچیده اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی است که می‌تواند در نهایت به گسترش حاکمیت انسان‌ها بر سر نوشت خود منجر شوند.

هدف قرار دادن رشد صادرات بر مبنای تئوری نئوکلاسیک و نادیده گرفتن فرایند توسعه به مفهوم نوین آن و تحول ساختاری می‌تواند به نتایج بسیار نامطلوب ختم شود.